

بگو زاهد ازین زهد و ریاضت  
چو شکر حاصل شد بر لبین  
نگرده داد علم و عیال طر  
بر راه که سراجی البقیع  
ترا آید دیده نبود و ز دلدار  
بجای کرده در هر تا و طبعین  
دل و دلدار با هم چنان یک  
نه آن در میان مانده البقیع  
رموز عشق مستر کوه سحر  
که دارد دیده اسرار بقیع  
بیایه تا هزاران کسب عسرت  
در آرد کسب عسرت ازین  
مجزو نشود لعل در با یا یا  
بر رخسار آنها نگین  
بجز نوز عکس که نوز کسب  
که از مستر نماند کفر و دین

ازین بسته بار نیست  
بار ملک جزیدار نیست  
گر شمار بهیتت را معین  
گر بدانی اعتبار نیست  
بسته مطلق بایدین نظر دار  
روانا الحق زین بهار نیست

اسرار

مسترم معلوم بر در از میان  
تا نشین در کنار نیست  
تا به بقیع چهره مستریدل  
کحل بلبلش کین غبار نیست  
هر کجا نوز عکس بر زلف  
سخت بکس نوز نار نیست  
از سر نهاده بار نیست  
سر من جز در کنار نیست  
چو عم از جام مستر نوش کن  
چند باشد در شمار نیست  
گر کوه استیث اندر کسب  
پایمه الا اعتبار نیست  
در آفت از کسب نماند  
درست مفضل از غبار نیست  
سازگار از نایب مستر کسب  
تا نگر در در زوار نیست

خوش دل آنکه بهیتت چو نوز عکس  
نقد مستر در شمار نیست  
نوز مستر با در زوار نیست  
از چه مستر در شمار نیست